

۱۵ اوت ۲۰۲۴



دوستان عزیز

دروود از طرف تری کنتیننتال: مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی.

۲

نگرانی گسترده‌ای درباره چگونگی درک ظهور داندل ترامپ به‌عنوان نامزد جدی ریاست‌جمهوری آمریکا از سال ۲۰۱۶ وجود داشته است. ترامپ، که به‌هیچ‌وجه یک پدیده منزوی نبود، همزمان با دیگر مردان صاحب قدرتی چون ویکتور اوربان (نخست‌وزیر مجارستان از سال ۲۰۱۰)، رجب طیب اردوغان (رئیس‌جمهور ترکیه از سال ۲۰۱۴) و نارندرا مودی (نخست‌وزیر هند از سال ۲۰۱۴) به قدرت رسید. به نظر می‌رسد افرادی مانند این‌ها، که از طریق نهادهای لیبرال به قدرت رسیده و حکومت خود را تثبیت کرده‌اند، از طریق صندوق رأی به‌طور دائمی قابل حذف نیستند. اکنون مشخص شده است که یک چرخش به راست در کشورهای لیبرال‌دموکراتیک در حال وقوع است، کشورهایی که قانون اساسی آن‌ها بر انتخابات چندحزبی تأکید می‌کند، درحالی‌که فضا را برای استقرار تدریجی حکومت تک‌حزبی فراهم می‌سازد.

مفهوم لیبرال‌دموکراسی، مفهومی بسیار مورد مناقشه بوده و هست، که از بطن قدرت‌های استعماری اروپایی و آمریکایی در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ ظهور کرد. ادعاهای آن در مورد کثرت‌گرایی و رواداری داخلی،

حاکمیت قانون و تفکیک قوای سیاسی، همزمان بود با فتوحات استعماری آن و استفاده از دولت برای حفظ سلطه طبقاتی بر جوامع خودشان. لیبرالیسم امروز را نمی‌توان به راحتی با این واقعیت آشتی داد که کشورهای پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) ۷۴/۳ درصد از هزینه‌های نظامی جهان را به خود اختصاص می‌دهند.

کشورهایی که قانون اساسی‌شان بر انتخابات چندحزبی تأکید می‌کند، به طور فزاینده‌ای شاهد استقرار تدریجی آنچه در عمل حکومت تک حزبی است، بوده‌اند. این حکومت تک حزبی ممکن است گاهی با وجود دو یا حتی سه حزب نامکشوف بماند، و این واقعیت که تفاوت بین این احزاب به طور فزاینده‌ای ناچیز شده است، کتمان می‌شود.



الیوس گومس (اسپانیا)، زنده باد اکتبر، ۱۹۳۴

آشکار شده است که نوع جدیدی از جناح راست نه تنها از طریق انتخابات بلکه با اعمال سلطه در عرصه‌های فرهنگ، جامعه، ایدئولوژی و اقتصاد ظهور کرده، و این نوع جدید جناح راست لزوماً نگران براندازی هنجارهای لیبرال دموکراسی نیست. این همان چیزی است که ما به پیروی از نوشته‌های همکار ارشد درگذشته‌مان، اعجاز احمد، آن را «معانقه صمیمانه بین لیبرالیسم و راست افراطی» نامیدیم.

۵

صورت‌بندی این «معانقه صمیمانه» به ما امکان می‌دهد درک کنیم که تضاد ضروری بین لیبرالیسم و راست افراطی وجود ندارد و درواقع لیبرالیسم سپری در برابر راست افراطی نیست، و قطعاً پادزهر آن هم نیست. چهار عنصر نظری برای درک این «معانقه صمیمانه» و ظهور این گونه خاص راست افراطی کلیدی هستند:

۱. سیاست‌های ریاضت اقتصادی نولیبرالی در کشورهایی با نهادهای انتخاباتی لیبرال، طرح‌های رفاه اجتماعی را که اجازه بروز حساسیت‌های لیبرال‌مسئله را می‌داد، نابود کرد. ناتوانی دولت در مراقبت از فقرا به خشونت علیه آن‌ها تبدیل شد.

۲. بدون تعهد جدی به رفاه اجتماعی و طرح‌های بازتوزیعی، خود لیبرالیسم به وادی سیاست‌های راست افراطی کشیده شد. این مقوله شامل افزایش هزینه‌ها برای دستگاه سرکوب

داخلی بوده است که محله‌های کارگرنشین و مرزهای بین‌المللی را کنترل می‌کند، همراه با خست روزافزون در توزیع خدمات اجتماعی، که تنها در صورتی توزیع می‌شوند که گیرندگان رضایت دهند از حقوق اساسی انسانی محروم شوند (مانند «موافقت» با استفاده اجباری از تحدید زادوولد).

۳. در این زمینه، راست افراطی از نوع خاص، دریافت که به‌عنوان یک نیروی سیاسی، با توجه به چرخش احزاب لیبرال به سمت سیاست‌هایی که راست افراطی از آن‌ها دفاع می‌کرد، بیشتر و بیشتر پذیرفته می‌شود. به عبارت دیگر، این تمایل به برداشت از سیاست‌های راست افراطی اجازه داد تا راست افراطی به جریان اصلی تبدیل شود.

۴. درنهایت، نیروهای سیاسی لیبرال و راست افراطی در سرتاسر طیف متحد شدند تا تسلط چپ بر نهادها را کاهش دهند. راست افراطی و همتایان لیبرال آن هیچ تفاوت اقتصادی اساسی در مورد طبقه ندارند. در کشورهای امپریالیستی، همگرایی بسیار بالایی از دیدگاه‌ها در مورد حفظ هژمونی آمریکا، خصومت و تحقیر نسبت به جنوب جهانی، و رواج جینگوئیسم [ملّی‌گرایی تهاجمی و تجاوزطلبانه] وجود دارد، همان‌طور که در حمایت نظامی تمام‌عیار از نسل‌کشی‌ای که اسرائیل علیه فلسطینیان انجام می‌دهد، مشاهده می‌شود.

V



پس از شکست فاشیسم ایتالیایی و آلمانی و ژاپنی در سال ۱۹۴۵، مفسران در غرب نگران رشد راست افراطی در جوامع خود بودند. در همین حال، اغلب مارکسیست‌ها تشخیص دادند که راست افراطی از ناکجا پدید نیامده، بلکه از بطن تضادهای خود سرمایه‌داری برخاسته است. فروپاشی رایش سوم تنها مرحله‌ای در تاریخ راست افراطی و انکشاف سرمایه‌داری بود: این پدیده دوباره ظهور می‌کرد، شاید با پوششی متفاوت.

در سال ۱۹۶۴، میشاو کالتسکی، مارکسیست لهستانی، مقاله‌
٨ تأمل برانگیز «فاشیسم عصر ما» (*Faszizm naszych czasów*) را نوشت. در آن مقاله، کالتسکی گفت که انواع جدید گروه‌های فاشیستی که در آن زمان در حال ظهور بودند، «به عناصر ارتجاعی توده‌های گستردهٔ جمعیت» متوسل می‌شدند و «از ارتجاعی‌ترین گروه‌های کسب‌وکارهای بزرگ کمک مالی دریافت می‌کردند». با این حال، کالتسکی نوشت، «طبقهٔ حاکم به‌عنوان یک کل، اگرچه حتی پندار به‌دست گرفتن قدرت توسط گروه‌های فاشیستی را گرمی نمی‌دارد، هیچ تلاشی برای سرکوب آن‌ها نمی‌کند و خود را به سرزنش افراط‌گرایی محدود می‌سازد». این نگرش امروز نیز ادامه دارد: طبقهٔ حاکم به‌عنوان یک کل نه از ظهور این گروه‌های فاشیستی، بلکه تنها از رفتار «افراطی» آن‌ها می‌ترسد، درحالی‌که ارتجاعی‌ترین بخش‌های کسب‌وکارهای بزرگ، از این گروه‌ها حمایت مالی می‌کنند.



ماريو شيفانو (ایتاليا)، نه، ۱۹۶۰

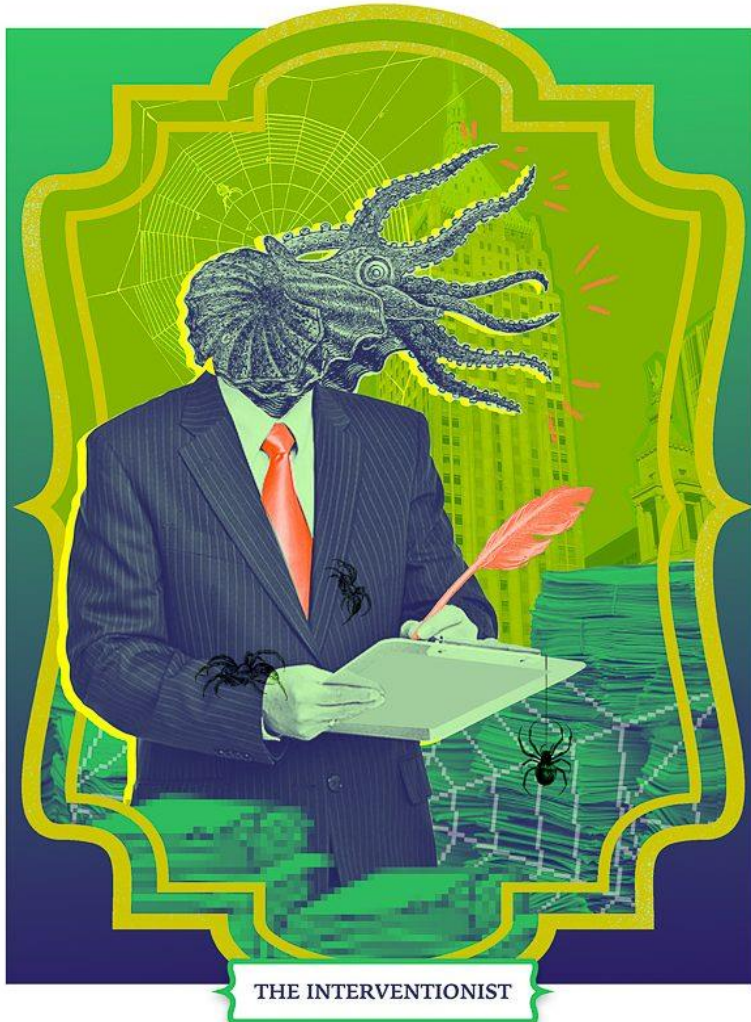
۹

یک دهه و نیم بعد، زمانی که به نظر می‌رسید رونالد ریگان در آستانه قرارگرفتن در منصب ریاست‌جمهوری ایالات متحده است، برترام گراس کتاب فاشیسم مهربان: چهره جدید قدرت در آمریکا (۱۹۸۰) را منتشر کرد، که برداشتی بود از نخبگان قدرت (۱۹۵۶) اثر سی. رایت میلز و سرمایه‌انحصاری: جستاری درباره نظم اقتصادی و اجتماعی آمریکا (۱۹۶۶) اثر پل ای. برن و پل ام. سوئیزی. گراس استدلال کرد از آنجاکه شرکت‌های انحصاری بزرگ نهادهای دموکراتیک را در ایالات متحده خفه کرده بودند، راست افراطی نیازی به پوتین‌های ساق‌بلند و

صليب شکسته نداشت: اين گرايش از بطن همان نهادهای
ليبرال دموکراتيک می آمد. وقتی بانک ها کارهای کثيف را انجام
می دهند، چه نیازی به بانک ها هست؟

هشدارهای کالتسکی و گراس به ما یادآوری می کنند که صميميت
بين ليبراليسم و راست افراطی پديده ای تازه نيست، بلکه پديده ای
است که از اعماق خاستگاه های سرمايه داری ليبراليسم برمی خيزد:
ليبراليسم هرگز قرار نبود چیزی جز چهره لبخند بر لب بی رحمی
معمول سرمايه داری باشد.

11



لیبرال‌ها از واژه «فاشیسم» برای فاصله‌گذاری میان خود و راست افراطی استفاده می‌کنند. چنین استفاده‌ای از این اصطلاح بیشتر اخلاق‌محورانه است تا دقیق، زیرا نزدیکی بین لیبرال‌ها و راست افراطی را انکار می‌کند. به این منظور، ما ده‌ت‌ز درباره‌ی این راست افراطی از نوع خاص تدوین کرده‌ایم که امیدواریم بحث و گفت‌وگو برانگیزد. این یک بیانیه‌ی تدارکاتی اولیه است، دعوتی برای گفت‌وگو.

۱۲

تزیکم. راست افراطی از نوع خاص تا حد ممکن از ابزارهای دموکراتیک استفاده می‌کند. این جریان به فرایند معروف به «راهپیمایی طولانی از میان نهادها» اعتقاد دارد، که از طریق آن، با شکیبایی قدرت سیاسی را بنا می‌کند و نهادهای دائمی لیبرال‌دموکراسی را با کادرهای خود پر می‌کند، سپس دیدگاه‌های خود را به تفکر جریان اصلی وارد می‌کند. نهادهای آموزشی نیز برای این گونه‌ی خاص راست افراطی کلیدی هستند، زیرا برنامه‌های درسی دانش‌آموزان را در کشورهای مربوطه تعیین می‌کنند. نیازی نیست این راست افراطی از نوع خاص، این نهادهای دموکراتیک را، تا زمانی که مسیر سلطه‌نهنها بر دولت، بلکه بر جامعه را فراهم می‌کنند، کنار بگذارد.

تزدوم. راست افراطی از نوع خاص در حال هدایت دولت‌زدایی و انتقال کارکردهای آن به بخش خصوصی است. به‌عنوان مثال در ایالات متحده، تمایل به ریاضت اقتصادی، به کمیّت و کیفیت کادر

رهبری در انجام کارکردهای اصلی مدنظر حکومت، مانند وزارت امور خارجه ایالات متحده کمک می‌کند. درعوض بسیاری از کارکردهای چنین نهادهایی، که اکنون خصوصی شده‌اند، تحت نظارت سازمان‌های غیردولتی به رهبری سرمایه‌داران میلیاردی نوظهوری مانند چارلز کوک، جورج سوروس، پی‌یر امیدیار، و بیل گیتس انجام می‌شود.

تز سوم. راست افراطی از نوع خاص، تا حد قابل قبول از لحاظ قانونی، از دستگاه سرکوبگر دولت برای ساکت کردن منتقدان خود و متوقف کردن جنبش‌های مخالف اقتصادی و سیاسی استفاده می‌کند. قانون اساسی لیبرال دامنۀ گسترده‌ای برای این نوع استفاده فراهم می‌کند، که نیروهای سیاسی لیبرال در طول زمان از آن بهره‌برداری کرده‌اند تا هرگونه مقاومت از سوی طبقۀ کارگر، دهقانان، و چپ را سرکوب کنند.

تز چهارم. راست افراطی از نوع خاص، دوز هومئوپاتیک [همسان‌درمانگرانه] خشونت را در جامعه توسط عناصر فاشیستی‌تر درون ائتلاف سیاسی خود برمی‌انگیزد تا ترس ایجاد کند، اما نه به آن شدت که مردم را علیه آن بشوراند. اغلب افراد طبقه متوسط در سراسر جهان به دنبال آسایش هستند و از هرچه این آسایش را برهم بزنند (مانند آنچه شورش‌ها و غیره ایجاد می‌کنند) آشفته می‌شوند. اما گاهی، یک ترور نیابتی یک رهبر کارگری یا یک تهدید نیابتی یک روزنامه‌نگار به حساب راست افراطی از نوع خاص گذاشته نمی‌شود،

که اغلب با شتاب‌زدگی هرگونه ارتباط مستقیم با گروه‌های حاشیه‌ای فاشیستی را (که با این حال به‌طور ارگانیک با راست افراطی مرتبط هستند) انکار می‌کند.

تز پنجم. راست افراطی از نوع خاص پاسخی نسبی به پدیده‌ تنهایی که در بافت جامعه سرمایه‌داری پیشرفته تنیده شده، می‌دهد. از خودبیگانگی ناشی از شرایط کاری ناپایدار و ساعات طولانی مسبب این تنهایی است، که امکان ساختن یک جامعه پر جنب و جوش و زندگی اجتماعی را تضعیف می‌کند. این راست افراطی یک جامعه واقعی نمی‌سازد، مگر در مورد رابطه انگلی آن با جوامع مذهبی. در عوض، پنداشت از جامعه را بسط می‌دهد، جامعه از طریق اینترنت یا جامعه از طریق بسیج‌های گسترده افراد یا جامعه از طریق نمادها و ژست‌های مشترک. این ولع عظیم برای «جامعه‌بودن» [فقط] در ظاهر توسط راست افراطی برطرف می‌شود، در حالی که جوهر تنهایی با خشم ذوب می‌شود نه با عشق.

تز ششم. راست افراطی از نوع خاص، از نزدیکی‌اش با کنسرسیوم‌های رسانه‌ای خصوصی برای عادی‌سازی گفت‌وگو، و از نزدیکی‌اش با مالکان رسانه‌های اجتماعی برای افزایش پذیرش اجتماعی پندارهای خود استفاده می‌کند. این گفت‌وگو بسیار تحریک‌آمیز، شور و هیجانی ایجاد می‌کند که بخش‌هایی از جمعیت را، یا بر خط یا در خیابان‌ها، بسیج می‌کند تا در تجمعاتی شرکت کنند که با این حال در آن‌ها همچنان «فرد» باقی می‌مانند نه اعضای یک

جمع. احساس تنهایی ناشی از از خودبیگانگی سرمایه‌داری برای لحظه‌ای فروکش می‌کند، اما برطرف نمی‌شود.

۱۵



ماریان (لهستان)، پرسوناژ، ۱۹۶۳

تذ هفتم. راست افراطی از نوع خاص یک سازمان شاخک دار است، با ریشه‌هایی که در بخش‌های مختلف جامعه دوانده شده. هر جا که مردم جمع می‌شوند، خواه در باشگاه‌های ورزشی یا سازمان‌های خیریه، فعالیت می‌کند. هدف آن ایجاد یک پایگاه وسیع در جامعه است که در هویت اکثریت در یک مکان خاص (اعم از نژاد، مذهب، یا حس تعلق ملی) ریشه دارد، با به حاشیه‌راندن هر اقلیتی و اهریمن‌سازی از آن. در بسیاری از کشورها، این راست افراطی به ساختارها و شبکه‌های مذهبی متکی است تا دیدگاهی محافظه‌کارانه از جامعه و خانواده را تعمیق کند.

۱۶

تذ هشتم. راست افراطی از نوع خاص به نهادهای قدرتی حمله می‌کند که همان پایه‌های اجتماعی-سیاسی آن هستند. توهم عامه‌گرا بودن به جای اشراف‌گرا بودن را ایجاد می‌کند، در حالی که درواقع دستش کاملاً در جیب‌های الیگارشی است. با شرح و بسط شکلی بسیار نرینه‌وار از ملی‌گرایی افراطی، توهم عامه‌گرایی را ایجاد می‌کند که انحطاط آن از شعارهای زشتش چکه می‌کند. این راست افراطی بر قدرت تستوسترون این ملی‌گرایی افراطی سوار می‌شود، در حالی که خود را در مقابل قدرت قربانی جلوه می‌دهد.

۱۷



THE PACIFIER

تزنهم. راست افراطی از نوع خاص یک تشکیلات بین‌المللی است که از طریق سکوهایی مختلف مانند «جنبش» استیو بنن (مستقر در بروکسل)، «انجمن مادرید» حزب بُکس (مستقر در اسپانیا) و بنیاد کمک‌هزینه ضد ال‌جی‌بی‌تی کیوپلاس (مستقر در سیاتل، واشنگتن) سازماندهی شده است. این گروه‌ها در یک پروژه سیاسی در جهان آتلانتیک ریشه دارند که نقش جناح راست را در جنوب جهانی تقویت می‌کند و از طریق تأمین مالی این جناح‌ها، زمینه را برای تعمیق پندارهای راست‌گرایانه در جایی که خاک حاصلخیز ناچیزی دارد، فراهم می‌آورد. آن‌ها «مشکلات» جدیدی را در جایی که قبلاً در این مقیاس مشکلی وجود نداشت، ایجاد می‌کنند، مانند هیاهو بر سر مسائل جنسیتی در شرق آفریقا. این «مشکلات» جدید جنبش‌های مردمی را تضعیف و سلطه راست بر جامعه را تقویت می‌کند.

تزدهم. اگرچه راست افراطی از نوع خاص ممکن است خود را به‌عنوان یک پدیده جهانی معرفی کند، تفاوت‌هایی بین چگونگی بروز آن در کشورهای امپریالیستی خط مقدم در مقابل جنوب جهانی وجود دارد. در شمال جهانی، هم لیبرال‌ها و هم راست افراطی با قدرت از امتیازاتی که در طول پانصد سال گذشته از طریق غارت‌با استفاده از نیروی نظامی و سایر ابزارها به دست آورده‌اند، دفاع می‌کنند، در حالی که در جنوب جهانی گرایش عمومی در میان تمام نیروهای سیاسی احقاق حق حاکمیت است.

19



راست افراطی از نوع خاص در دوره ای ظهور کرده که وجه مشخصه آن فرا-امپریالیسم است، تا بر چهره قدرت سهمگین و مخوف و وقیح خود نقابی بیوشاند، و وانمود کند که به افراد منزوی شده اهمیت می دهد، درحالی که درواقع به آنها آسیب می زند. این راست افراطی جهل انسانی را به خوبی می شناسد و از آن سوءاستفاده می کند.

با مهر،

ویجی

۲۰

مترجم فارسی: عدنان علوی

تهیه و تنظیم نسخه فارسی: خانه آمریکای لاتین

نشانی سه قاره | تری کنتیننتال فارسی در تلگرام:

<http://t.me/TricontinentalFarsi>



The Red Star